



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

د مولانا سعيد افغانی د سولی او تفاهم، نشراتي ارگان

www.said-afghani.org

آزاده، ټولنيزه، علمي، فرهنگي او نشراتي ارگان



Dr.Said Afghani

د مولانا سعيد افغانی : آزاده ، ټولنيزه ، علمي ، فرهنگي او نشراتي ارگان ته بڼه راغلاست!



مؤلف : شاد روان استاد
علی اصغر بشیر هروی

از کتاب
هزار و یک
حکایت
ادبی و تاریخی



تاریخ نشر: یکشنبه ۱۹ جنوری ۲۰۱۶ هـ.ل

حکایت ۲۱۳

آراسته و مست بیزار آیی

ای دوست ندانی که گرفتار آیی

« شیخ ابوسعید »

محتسب و مست

علی نوشتگین از جمله سپهسالاران دربار محمود و ضمناً از خواص آن شهریار بشمار میرفت .

هره لیکنه د لیکوال خپل نظر دی او خپله د لیکوال اند څرگندوی
استفاده از مطالب سایت « ارگان نشراتی صلح و تفاهم مولانا سعيد افغانی » با ذکر مأخذ آن آزاد است

یک شب در بزم خاص سلطان تا صبح باتفاق سایر ندیمان بیدار نشسته و باقتضای جوانی چند جرعه آب آتشین پیموده بود.

چون روز بچاشتگاه رسید، رنج بیداری در علی نوشتگین شدت یافت و از سلطان اجازه خواست که بخانه خود برود.

سلطان گفت :

تو از شدت مستی نمیتوانی برپای ایستاده شوی ، هرکس ترا ببیند میدانند که مستی و بهمین سبب من صلاح نمیدانم که تو در این روز روشن بیزار بروی ، همین جا تا نماز دیگر بیاسای و بعد از آنکه هوش و حواس بجای آمد، روانه شو، زیرا امکان دارد که محتسب ترا در حال مستی ببیند و حد بزند و آبروی تو برود و دل من بخاطر تو رنجور شود ، اما نتوانم چاره ای بکنم و به محتسب چیزی بگویم!

علی نوشتگین که فرمانده پنجاه هزار نفر سپاهی بود او را در همه جا بشجاعت می ستودند و با هزار مرد برابر میدانستند، به اسم و آوازه خود مغرور شده بیم و هراسی از محتسب بدل راه نداد و گفت :

البته باید بروم.

سلطان گفت :

خودت تکلیف خود را بهتر میدانی!

علی نوشتگین با صد نفر از غلامان و چاکران سوار و پیاده راه خانه خود رادر پیش گرفت و اسب او پیشاپیش روان بود.

از قضا محتسب او را دید و به مستی او پی برد، ملازمان خود را گفت تا او را از اسب پایین آورند و خودش از اسب فرود آمد در میان بازار او را زد!

میگویند لشکرش این را میدیدند و هیچکس جرأت نداشت که در آن خصوص چیزی بگوید!

بعد از رفتن محتسب ، علی نوشتگین را بخانه بردند و او در بین راه میگفت :

هرکس فرمان سلطان را کار نبندد حال او همچون من باشد.

روز دیگر، در خدمت سلطان پشت خود را برهنه کرد و جای فرود آمدن ضربات دره را به سلطان نشان داد که شاخ شاخ شده بود!

سلطان خندید وگفت :

توبه کن که دیگر مست از خانه بیزار بیرون نشوی

سلسله این حکایات همچنان ادامه دارد

www.24sahat.com

www.said-afghani.org - بازگشت به صفحه اصلی